

بررسی مفهوم «خودگروی» در اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی

ya.jamali@chmail.ir

یعقوب جمالی / دکتری فلسفه اقتصاد اسلامی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۰۷ - پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۴

چکیده

مفهوم «خودگروی» یکی از مباحث اخلاق هنجاری است که براساس نوع غایت با تبیین انگیزه رفتار انسان در نظریات علوم انسانی نقش ایفا می‌کند. مفهوم «خودگروی» مطرح در نظریات علوم انسانی غربی متخذ از مبانی فلسفی و اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی است. فقدان آگاهی لازم نسبت به مبانی فلسفی و اندیشه‌های فلاسفه غرب موجود در نظریات علوم انسانی غربی مسئله‌ای است که موجب شده تصویر صحیحی از این مفهوم نزد محققان علوم انسانی ترسیم نشود و موجب به‌کارگیری همان بار معنایی مفهوم خودگروی موجود در علوم انسانی غربی در علوم انسانی اسلامی گردد. این در حالی است که مبانی فلسفی و اندیشه فلاسفه غربی مغایر با مبانی و اندیشه اسلامی است. هدف این پژوهش آگاهی از مفهوم «خودگروی» متخذ از مبانی فلسفی و اندیشه فلاسفه غرب و آثار آن در نظریات علوم انسانی اسلامی است. این تحقیق به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد مبانی فلسفی همچون دئیسم، تجربه‌گرایی، اومانیسیم و عقل‌گرایی در شکل‌گیری مفهوم «خودگروی» مؤثر بوده و در اندیشه فلاسفه‌ای مانند هابز، مندویل، هیوم، نیچه و فروید خود را نشان داده است.

کلیدواژه‌ها: خودگروی، علوم انسانی، مبانی فلسفی، دئیسم، اومانیسیم، عصر نوزایی.

«اخلاق کاربردی»، «فرااخلاق» و «اخلاق هنجاری» سه بخش فلسفه اخلاق را شکل می‌دهند. نظریات اخلاق هنجاری به سه دسته غایت‌گرایانه، وظیفه‌گرایانه و فضیلت‌گرایانه تقسیم می‌شود (برنارد، ۱۳۸۳، ص ۱۵ و ۱۷). در مباحث فلسفه اخلاق، غایت‌گرایی براساس نوع غایت، به سودگرایی، لذت‌گرایی و مانند آن و از سویی دیگر، براساس متعلق غایت به دو نوع «خودگرایی» (Egoism) و «دیگرگرایی» (Altruism) تقسیم می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۴ الف، ص ۲۴-۲۵).

مفهوم «خودگرایی» یکی از مباحث اخلاق هنجاری است که به تبیین انگیزه رفتار آدمی پرداخته، در علوم انسانی نقش ایفا می‌کند.

آنچه امروز به نام علوم انسانی بر مراکز علمی و غیرعلمی سیطره یافته حاصل درختی است که در تمدن مادی و سکولار غرب ریشه دارد. نظریات مطرح‌شده در علوم چون اقتصاد، سیاست، مدیریت، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و دیگر علوم انسانی رایج، براساس جدایی عالم ماده از ماورای آن، بلکه انکار ماورا، استوار شده است (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷، ص ۱۷).

مفهوم «خودگرایی» مطرح در نظریات علوم انسانی برگرفته از تمدن غرب است که برخی مبانی فلسفی، همچون دئیسم و اومانیسم در آن موجود است و قله کمال اندیشه فلاسفه آن رفاه، آسایش و لذت مادی بیشتر دانسته شده است. نبود توجه لازم نسبت به مبانی فلسفی و اندیشه‌های فلاسفه غرب که بر مفهوم «خودگرایی» موجود در نظریات علوم انسانی مؤثر بوده‌اند، موجب شده است ذهنیت درستی از این مفهوم نزد محققان علوم انسانی شکل نگیرد و مفهوم «خودگرایی» مولود علوم انسانی غربی در علوم انسانی اسلامی شکل بگیرد و این در حالی است که مبانی فلسفی و تفکرات فلاسفه غرب با مبانی و اندیشه اسلامی مغایر است.

نگاهی اجمالی به پیشینه پژوهش نشان می‌دهد دسته‌ای از کتب و مقالات به مفاهیم مرتبط با موضوع پژوهش همانند مفهوم «خودگرایی» و عصر نوزایی پرداخته‌اند؛ دسته‌ای به بررسی مبانی فلسفی خودگرایی پس از عصر نوزایی اشاره داشته‌اند؛ و برخی اندیشه فلاسفه این دوره را بررسی کرده‌اند.

ضرورت توجه به این موضوع از آن‌روست که تفاوت نظریات مطرح در علوم انسانی را باید در دیدگاه‌های گوناگون آنها درباره مبانی فلسفی‌ای دانست که شالوده اندیشه فلاسفه را بنا نهاده‌اند. باور به دئیسم یا وجود خالقیت و ربوبیت الهی از یک‌سو و پذیرش عبودیت یا رها بودن انسان به حال خود از سوی دیگر، در طراحی نظریات علوم انسانی دخیل است و بر ضرورت بررسی مفهوم «خودگرایی» در اندیشه فلاسفه غرب می‌افزاید.

بررسی مفهوم «خودگرایی» با توجه به مبانی فلسفی غربی و تشریح اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی در این موضوع، نوآوری پژوهش موجود است. مبانی فلسفی دخیل در مفهوم «خودگرایی» و بررسی اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی سؤال اصلی این تحقیق است.

تأثیرپذیر بودن فضای علوم انسانی اسلامی از علوم انسانی غربی و علوم انسانی غربی از فیلسوفان غرب پس از عصر نوزایی موجب شد تا در این پژوهش به مفهوم «خودگروی» و اقسام آن اشاره شود و بعد از آشنایی با مبانی فلسفی غربی به بررسی اندیشه فلاسفه غرب پس از عصر نوزایی پرداخته شود.

پیشینه بحث

پیشینه موضوع بررسی خودگروی در اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی به دو دسته عام و خاص تقسیم می‌شود: پیشینه عام: منابعی که به مفاهیم مرتبط با موضوع پژوهش (مانند مفهوم خودگروی و عصر نوزایی) پرداخته‌اند؛ و پیشینه خاص: دسته‌ای از کتب و مقالاتی که به بررسی مبانی فلسفی خودگروی پس از عصر نوزایی پرداخته‌اند البته برخی منابع هم به اندیشه فلاسفه این دوره اشاره داشته‌اند.

در پیشینه عام می‌توان به این کتب یا مقالات اشاره کرد:

در کتاب *فلسفه اخلاق؛ مجموعه مقالات برگرفته از دائرةالمعارف فلسفه اخلاق* (دفتر اول) (لارنس سی. بکر و مری بکر، ۱۳۸۰)، مقالاتی با عنوان «خودگروی» از ریچموند کمپیل، «دیگرگروی» از لارنس بلوم و دو مقاله با عنوان «نتیجه‌گرایی» و «اخلاق غایت‌گرایانه» از مایکل اسلت آورده‌اند که در بیان مفاهیم این اصطلاحات مفید است.

در مقاله «ارزش‌های اخلاقی و خودگرایی روان‌شناختی» (شریفی و باقری، ۱۳۸۹)، خودگروی اخلاقی و روان‌شناختی را بررسی کرده‌اند؛ اولی را هنجاری و دومی را توصیفی دانسته‌اند و در دلایل طرفداران هر کدام را مطرح ساخته‌اند.

در مقاله «بررسی تطبیقی خودگرایی و حب ذات» (عزیزی علویجه، ۱۳۸۶) به تبیین این موضوع و تفکیک بین خودگرایی و حب ذات می‌پردازد، حب ذات را ذاتی و غریزی انسان می‌داند و وجوه اشتراک و افتراق حب ذات و خودگرایی را ذکر می‌کند. وی وجه اشتراک هر دو دیدگاه را در این می‌داند که انسان در نهاد خویش، خود و منافع خود را دوست دارد. در مقام تمایز هم بیان می‌دارد که مفهوم «خود»، «منفعت» و «خیر» در این دو دیدگاه متفاوت است. در مقام تعارض و تزاوج منافع هم در دیدگاه «حب ذات»، معیار حفظ منفعت حقیقی است؛ اما در خودگرایی معیاری وجود ندارد.

مقاله «بررسی و نقد نظریه خودگرایی اخلاقی» (حسینی سورکی، ۱۳۸۵) در تبیین مفهوم «خودگروی» بیان می‌دارد: خودگرایی اخلاقی مقبولیت چندانی ندارد و با عرف و ارتکاز عمومی سازگار نبوده و به لحاظ ادله و توجیه هم کافی نیست و نمی‌تواند مورد پذیرش و اجرا قرار گیرد.

در پیشینه خاص می‌توان به این کتب یا مقالات مرتبط با مبانی فلسفی خودگروی پس از عصر نوزایی

اشاره کرد:

کتاب *فلسفه اخلاق* (فرانکنا، ۱۳۷۶)، در یکی از مبانی فلسفی مفهوم خودگرایی را در دیدگاه‌های لذت‌گرایانه جست‌وجو کرده و اصل اساسی آن را چنین تقریر نموده است: عمل درست آن است که - دست کم - به اندازه هر بدیل دیگری غلبه لذت بر الم را به وجود آورد.

کتاب *تاریخ فلسفه* (کاپلستون، ۱۳۸۸ الف)، دئیسم و تجربه‌گرایی را مبانی فلسفی خودگروی دانسته است. مقاله «دکارت و نردبان معکوس: هم‌سخنی‌های فلسفه دکارت و اومانیسیم رنسانس» (رحمتی، ۱۳۸۸)، به تبیین مفهوم «رنسانس» پرداخته و برای «اومانیسیم رنسانس» که یکی از مبانی فلسفی مفهوم «خودگروی» است، شاخصه‌هایی همچون نفی اقتدار کلیسا، تغییر جایگاه انسان و خدا، عقل‌گرایی، شکاکیت، توجه به روش ریاضی، علم‌گرایی و توجه به طبیعت، تجربه‌گرایی، و توجه به فلسفه طبیعی را برمی‌شمرد. همچنین در پیشینه خاص می‌توان به این کتب یا مقالات مرتبط با اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی در باب مفهوم «خودگروی» اشاره کرد:

کتاب *تاریخ فلسفه* (کاپلستون، ۱۳۸۸ ب)، به نقل از مندویل که از اندیشمندان فلاسفه پس از عصر نوزایی است، رفتار خودبینانه را نوعی ردیلت می‌داند که در نهایت، به نفع جامعه خواهد شد. کتاب *آموزش فلسفه* (مصباح یزدی، ۱۳۷۳، ج ۱)، علاوه بر اشاره به مبانی فلسفی دوران پس از عصر نوزایی، اندیشه فلاسفه‌ای همچون دکارت، هابز و هیوم را بررسی نموده؛ اما به صورت مشخص به مفهوم «خودگروی» اشاره‌ای نکرده است.

بررسی مفاهیم

الف. خودگرایی و اقسام آن

مفهوم «خودگرایی» (Egoism) به معنای «خودخواهی» (Selfishness) و توجه به سعادت خویش است. با توجه به این مفهوم، هیچ میل و منفعتی در انسان بی‌غرض نیست و کریمانه‌ترین دوستی‌ها نیز در عمق خود، نفع شخصی را دنبال می‌کند. در مقابل خودگرایی، نظریه‌های «دیگرگرایی» (Altruism) قرار می‌گیرند که خیر و سعادت دیگران را در نظر می‌گیرند (هیوم، ۱۹۸۹، ص ۲۹۶). تمرکز خودگرایی بر منافع شخصی است و در جایی مطرح است که رفتار انسان رقابت‌جویانه و در اصطلاح با منافع دیگران باشد (ادواردس، ۱۹۷۲، ص ۲۴۶). مفهوم «خودگرایی» به اثباتی و هنجاری تقسیم می‌شود. «خودگرایی اثباتی» معادل «Positive egoism» است و به توصیف سرشت و ماهیت انگیزه انسان می‌پردازد و قابلیت ارزش‌گذاری ندارد؛ اما «خودگرایی هنجاری» معادل «Normative egoism» و نشان‌دهنده آن است که انگیزه انسان در رفتار خود باید خودخواهانه باشد و به نفع خیر و سعادت خود رفتار نماید. از خودگرایی اثباتی به «خودگرایی روان‌شناختی» (Psychological) و از خودگرایی هنجاری به «خودگرایی اخلاقی» (Ethical) نیز نام می‌برند.

ب. خودگرایی روان‌شناختی

مفهوم «خودگرایی روان‌شناختی» معادل عبارت «Psychological egoism» بوده و مرتبط با سرشت و طبیعت انسان است. خودگرایی روان‌شناختی یک دیدگاه توصیفی (Descriptive) است که ادعا دارد ماهیت همه انسان‌ها، خدمت به نفع شخصی خود است. این نظریه توصیف می‌کند که انسان چگونه رفتار می‌کند، نه اینکه چگونه باید رفتار کند. این قسم از خودگرایی، منکر رفتارهای فداکارانه نیست، بلکه انگیزه‌های صرفاً فداکارانه را انکار می‌کند (ادواردس، ۱۹۷۲، ص ۴۶۶).

براساس این نظریه، تنها انگیزه ممکن برای انجام هر رفتاری خودگرایی است. در این نوع از رفتار، یاری‌رساندن به انسان‌های نیازمند از این باب است که خود فرد را خوشحال می‌سازد (هولمز، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱). این نظریه بر این ادعاست که انسان به گونه‌ای ساخته شده که همواره به دنبال سود خویش است (فرانکنا، ۱۹۸۸، ص ۲) و نه تنها منافع خود را اصل می‌داند، بلکه اصلاً قادر به چیز دیگری نیست؛ زیرا سرشت آدمی اقتضای آن را دارد. خودگرایانی همچون /ایپکور، بیشتر لذت‌گرا هستند و خیر یا مصلحت را به سعادت و سعادت را به لذت دانسته‌اند (فرانکنا، ۱۳۷۶، ص ۵۳). فرانکنا معتقد است: خودگرایی به معنای آن است که افراد بشر هیچ تمایلی به بهروری دیگران ندارند، مگر در مواردی که جنبه ابزاری داشته باشد (پالمر، ۱۳۸۵، ص ۵۸).

ج. خودگرایی اخلاقی

مفهوم «خودگرایی اخلاقی» معادل «Ethical egoism» است و در قالب یک نظریه هنجاری توصیه می‌کند هر کس موظف است به دنبال بزرگ‌ترین خیر و منفعت خود باشد (سینگر، ۱۹۹۱، ص ۲۰۱). این قسم رفتار شاخص درستی عمل را میزان سود، نتیجه و لذتی می‌داند که انسان به دست می‌آورد (برنارد، ۱۳۸۳، ص ۱۸)؛ بدین‌روی توصیه می‌کند هر کس به دنبال تأمین لذت شخصی خویش باشد (کاپلستون، ۱۳۷۰، ج ۸، ص ۵۱). این آموزه - در حقیقت - تجویز آنچه باید باشد، است (فاینبرگ، ۱۳۸۴، ص ۴۹).

د. تمایز خودگرایی روان‌شناختی و اخلاقی

برای تمایز خودگرایی روان‌شناختی و اخلاقی لازم است به چند نکته توجه شود؛

۱. خودگرایی اخلاقی، برخلاف خودگرایی روان‌شناختی نظریه‌ای توصیه‌ای، دستوری و هنجاری در باب اخلاق هنجاری بوده و بر آن است تا ملاک و معیاری برای بیان درست و نادرست و بایسته به لحاظ اخلاقی معرفی نماید. از این‌رو، میزان سود، منفعت و لذتی که هر کاری برای شخص به دنبال دارد معیار درستی یا نادرستی آن عمل قرار می‌گیرد (شریفی و باقری، ۱۳۸۹، ص ۳۲).

۲. در نظریه خودگرایی اخلاقی یک اصل و الزام اخلاقی وجود دارد و آن ایجاد بیشترین میزان سود و منفعت برای انسانی است که به انجام فعل اخلاقی مبادرت می‌ورزد. با وجود اختلاف‌نظرها در معنای «سود و منفعت»

غالباً از آن به «لذت» یاد می‌گردد (همان).

۳. خودگرایی اخلاقی با انگیزه‌های فعلی افراد کاری ندارد، بلکه بیان می‌دارد که افراد باید دارای چه انگیزه‌ای باشند، زیرا به بایدها و نبایدها می‌پردازد، نه توصیف تجربی اعمال و واقعیت‌های خارجی (همان).

۴. رد یا اثبات خودگرایی روان‌شناختی در روان‌شناسی تجربی و خودگرایی اخلاقی در رابطه با فلسفه اخلاق صورت می‌گیرد.

خودگرایی روان‌شناختی به توصیف خودگرایی با عبارات وصفی و خودگرایی اخلاقی با عبارات ارزشی و هنجاری به توصیه خودگرایی مبادرت می‌ورزد.

هـ. مبانی فلسفی

«واژه مبنا بر هر چیزی که بتواند از جهتی اساس و پایه برای چیزی دیگر باشد قابل اطلاق است» (جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷، ص ۲۴). منظور از «مبانی» بیان‌شده در این پژوهش، پیش‌فرض‌هایی هستند که یا بدیهی‌اند یا در علوم دیگری به اثبات رسیده‌اند. این پیش‌فرض‌ها را «مبانی» می‌گویند؛ زیرا زیربنای بنیان‌های دیگر به‌شمار می‌روند (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۶۵). این گزاره‌های مبانی مربوط به علوم دیگر بوده و طبعاً لازم نیست در اینجا به اثبات کامل برسند (همان، ص ۸۷). پیش‌فرض‌های بدیهی گزاره‌ها هستند که به استدلال نیاز ندارند و در مقابل، گزاره‌های نظری هستند که به استدلال نیاز دارند (حسین‌زاده، ۱۳۹۳، ص ۴۹).

و. عصر نوزایی

عصر نوزایی یا «رنسانس» (Renaissance) دوره‌ای است که راندم هاوس از آن به «فعالیت روح یا مجال تجدید حیات بزرگ هنر، ادبیات و یادگیری در اروپا» تعبیر می‌کند (راندم هاوس، ۲۰۰۳، ص ۱۱۱۷). معنای اصطلاحی «رنسانس» دارای تعبیرهای متفاوتی است، تونی دیویس آن را «منظومه پیچیده و ترس‌آوری از تحولات سیاسی، فرهنگی و فکری قرن پانزدهم اروپا» می‌داند که برخی از مورخان قرن بیستم موجودیت آن را افسانه پنداشته و عده‌ای دیگر هنوز هم آن را زادگاه دنیای مدرن می‌دانند (دیویس، ۱۳۷۸، ص ۹۸).

«رنسانس» اگرچه به طور خاص برای عصر نوزایی اروپا و خیزش ادبی - هنری آن در قرن چهاردهم تا شانزدهم عنوان شد، اما گاه به گونه‌ای حرکت جدید یا نگرشی نوین که در عرصه‌های گوناگون به وجود آید نیز اطلاق می‌شود (آکسفورد، ۱۹۹۸).

از آثار فلسفی و اجتماعی این دوره می‌توان به شکل‌گیری پروتستانتیسم، جدایی دین از سیاست، جدایی عقل از ایمان، حاکمیت نظام طبیعی، تفکر اومانیستی و میل به علوم طبیعی و تجربی، پرداختن به مسائل زندگی مادی انسان و چشم‌پوشی از ماورای طبیعی و الهی نام برد (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۷-۴۱).

این تفکر بر فلاسفه پس از عصر نوزایی حاکم گشت که علوم انسانی نیز مانند علم فیزیک و هر علم طبیعی،

وظیفه توصیف پدیده‌ها، تبیین روابط انسانی و پیش‌بینی رفتار انسان را بر عهده دارد و به دنبال کشف قوانین ثابت است. به بیان دیگر، براساس اندیشه حاکم بر اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی، گزاره‌های علوم انسانی از عبارت‌های «وصفی» (Positive or Discriptive) تشکیل گشته و عبارت‌های «ارزشی» و «هنجاری» (Normative) در این علم جایگاهی ندارند. از این رو، در این پژوهش به مفهوم «خودگروی روان‌شناختی» در اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی پرداخته می‌شود. گرچه در فضای مباحث علوم انسانی غربی قاعده‌تاً باید از گزاره‌های وصفی یا اثباتی در توصیف انگیزه رفتار انسان بهره جست؛ اما امکان تأثیرگذاری مبانی فلسفی و اندیشه‌های فلاسفه پس از عصر نوزایی در مقام توصیف نظریه‌های علمی موجب شد تا به بررسی مبانی فلسفی و اندیشه‌های فلاسفه این دوره پرداخته شود.

مجموعه تحولات عصر مزبور شکل‌دهنده مبانی فلسفی و اندیشه‌های فیلسوفان پس از آن شد. در ادامه جایگاه مفهوم «خودگروی روان‌شناختی» در مبانی فلسفی تبیین می‌شود و اندیشه فلاسفه غرب پس از این عصر بررسی می‌گردد.

خودگروی روان‌شناختی در مبانی فلسفی پس از عصر نوزایی

فلاسفه غرب در ترسیم خودگروی از مبانی فلسفی دئیسم، تجربه‌گرایی، اومانیزم، و عقل‌گرایی بهره برده‌اند. هریک از این مبانی در شکل‌گیری مفهوم «خودگروی روان‌شناختی» دخیل بوده‌اند.

مبانی خودگروی فلسفی غرب

۱. دئیسم

از نگاه دئیسم، خداوند تنها خالق و معمار جهان است. ارتباط خداوند با جهان هستی مانند ارتباط ساعت‌ساز و ساعت معروف کلیسای شهر استراسبورگ فرانسه است. تعبیر دئیسم از خداوند به نوعی بیانگر معماری بازنشسته (Retired architect) است که کاری ندارد و فاقد جایگاه رب یا پروردگار است. کاپلستون برخی از فیلسوفان موافق و مخالف دئیسم را نام می‌برد. در میان پیروان دئیسم کسانی همچون جان تولاند (۱۶۷۰-۱۷۲۲) (John Toland)، ماتیو تیندال (۱۶۵۶-۱۷۳۳) (Matthew Tindal) و در میان مخالفان نیز از سمیوئل کلارک (۱۶۷۵-۱۷۲۹) (Clarke Samuel) و اسقف باتلر (۱۶۹۲-۱۷۵۲) (Joseph butler) مؤلف اثر معروف *تمثیل دین* نام می‌برد (کاپلستون، ۱۳۸۸ق، ج ۴، ص ۵۲).

همچنین کاپلستون در کنار تفکر دئیسم، به تعدادی از منکران خداوند اشاره دارد؛ مثلاً *بارون دولپاک* (۱۷۲۳-۱۷۸۹) (Baron dHolpach) از منکران بارز و مشخص وجود خداوند بود. از نگاه وی، جهل و ترس منجر به اعتقاد به خدایان، ضعف موجب پرستش آنان، زودباوری مایه حفظ و بقای آنان، و استبداد برای تحقق اهداف مورد استفاده قرار گرفته است (همان، ص ۵۵).

فلسفه دئیسم بر حاکمیت قوانین طبیعی، از جمله پیروی از نفع شخصی در همه عالم و از جمله جوامع انسانی تأکید دارد که همان کلیت و تغییرناپذیری قوانین هندسی را داراست. بر این اساس، رفتار انسان مبتنی بر مبنای خودگروری روان شناختی یا پیروی از نفع شخصی است و نه وحی و دستورات الهی. خودگروری بر اساس دئیسم شکل گرفته و تمام دئیست‌ها منکر وحی‌اند و بر این اساس، خداوند در روند زندگی انسان هیچ دخالتی ندارد. بر اساس دئیسم، خودگروری روان شناختی یا پیروی از نفع شخصی مادی به صورت طبیعی انسان را از منبع وحی الهی بی‌نیاز می‌سازد.

۲. تجربه‌گرایی

«تجربه‌گرایی» یکی دیگر از مبانی فلسفی موثر در مفهوم خودگروری روان شناختی است. این تأثیر به این شکل بوده است که در قرون اخیر غالباً جهان‌شناسی با تکیه بر تجربه‌گرایی (Empiricism) ترسیم شده است. کاپلستون دو فیلسوف برجسته تجربه‌گرایی در قرن هجدهم انگلستان را *بارکلی* و *هیوم* می‌داند (کاپلستون، ۱۳۸۸ الف، ج ۴، ص ۵۳).

در امتداد تجربه‌گرایی، در سال ۱۹۲۲ فیلسوفی به نام *موریس شلیک* (Moritz Schlick) فلسفه‌ای با عنوان «دانش اثبات‌گرایی منطقی» مطرح کرد و گروه او به‌عنوان «حلقه وین» (Vienna Circle) مشهور شد (کالدول، ۱۹۸۲، ص ۱۱). اثبات‌گرایی منطقی یک دوره کامل فلسفه به همراه تحلیلی جدید بود که شامل نظرات بیشترین فلاسفه اروپا در روش تجربی می‌شد. برخی از اعضای مشهور حلقه وین عبارت‌اند: *رودلف کارنپ* (Rudolf Carnap)، *هربرت فیگل* (Herbert Feigl)، *فیلیپ فرانک* (Phillip Frank)، *کورت گودل* (Kurt Gödel)، *هانس هان* (Hans Hahn)، *کارل منگر* (Menger Karl)، *اتو نوریات* (Otto Neurath)، و *فردریش وایزمن* (Waismann Friedrich). سه فیلسوف بزرگ به نام‌های *ارنست ماخ* (Ernst Mach)، *برتراند راسل* (Bertrand Russell) و *لودویگ ویتگنشتاین* (Ludwig Wittgenstein) تأثیر مهم و بسزایی در توسعه اثبات‌گرایی منطقی داشتند (کالدول، ۱۹۸۲، ص ۱۱).

تجربه‌گرایی یا اثبات‌گرایی منطقی در ایجاد مفهوم «خودگروری روان شناختی» مؤثر بوده است؛ زیرا مبتنی بر جهان بینی طبیعی عاری از هرگونه معنویت دینی و مذهبی بوده و با تأکید بر شناخت‌شناسی بر مبنای شناخت‌شناسی در علوم طبیعی و کسب اطلاعات معتبر از طریق تجربه‌های حسی، روش ریاضی و منطقی، مباحث مربوط به مابعدالطبیعه را فاقد معنا و مهمل می‌داند و جایگاهی برای مسائل اخلاقی در معرفت‌شناختی قایل نیست. این تأثیرات موجب می‌شود تجربه‌گرایی منطقی بریده از مسائل اخلاقی و معنوی به پیگیری نفع شخصی موجود در ذات انسان و حداکثرسازی آن سوق داده شود و به مفهوم خودگروری روان شناختی نزدیک شود.

۳. اومانیسیم

یکی دیگر از مبانی فلسفی مؤثر در مفهوم خودگرایی روان‌شناختی نزد فلاسفه غرب «اومانیسیم» است. «اومانیسیم» (Humanism) در برابر مکتب متافیزیک که از ماورای طبیعت و ماورای ماده بحث می‌کند، قرار دارد و واکنشی در مقابل مباحث متافیزیک به‌شمار می‌رود و در آن انسان محور و مدار قرار گرفته است (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ب، ص ۳۰۳).

اومانیسیم به انگیزه‌های فردی قداست می‌دهد و انسان را همانند محوری در نظر می‌گیرد که نظام باید در جهت تأمین نیازهای او حرکت کرده، منافع شخصی او را ضمانت کند (صدر، ۱۴۰۸، ق، ص ۲۴۱ و ۲۴۲). تمسک جستن به طبیعت و نیز انسان را همچون محوری توصیف کردن که لازم است انگیزه‌ها و تأمین شود بیانگر خودگرایی روان‌شناختی است که پیگیری منافع شخصی را جزئی از ذات و سرشت انسان می‌داند.

۴. عقل‌گرایی

«عقل‌گرایی» (Rationalism)، که یکی دیگر از مبانی فلسفی مؤثر در شکل‌گیری خودگرایی به‌شمار می‌رود، مطرح‌نظر فلاسفه غرب بوده است. عقل‌گرایی یادآور فلاسفه معینی از قرن هفدهم و اوایل قرن هجدهم است که مهم‌ترین آنان دکارت، اسپینوزا و لایپ‌نیتز است. صاحبان این نگرش دیدی خوش‌بینانه به توانایی عقل و تحقیقات علمی برای دریافت حقایق عالم دارند. در این نگرش، انگیزه‌ها و عوامل غیرعقلانی همچون سنت و ایمان در اقتصاد کوچک نشان داده می‌شوند (برنارد، ۱۳۷۴، ص ۱۰۹). کانت ارزشیابی شناخت و توان عقل را اصلی‌ترین وظیفه فلسفه شمرد؛ ولی ارزش ادراکات عقل نظری را صرفاً در دایره علوم تجربی و ریاضی و در خدمت آنها پذیرفت (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۱۴۸).

انسان توصیف‌شده در این نگرش از یک سو توجهی ویژه به توانایی عقل و تحقیقات علمی دارد و از ایمان و سنت فاصله می‌گیرد و از سوی دیگر، با تکیه بر عقل و تحقیقات علمی در معرفت‌شناسی، شناختی منهای آموزه‌های وحیانی از انسان اراده می‌دهد و انگیزه فرد را در سودجویی و کسب منفعت به تصویر می‌کشد. براساس این دو جهت، انگیزه رفتار انسان در پیروی از نفع شخصی توصیف می‌گردد و از این لحاظ نگرش عقل‌گرایان نشان از خودگرایی روان‌شناختی دارد. از لحاظ دیگر، امثال کانت که عقل‌گرای وظیفه‌گرا هستند، پیروی از نفع شخصی را در وظیفه‌گرایی می‌دانند؛ به این معنا که انسان باید به وظیفه خود عمل کند تا به نفع شخصی خود دست یابد و از این لحاظ در خودگرایی اخلاقی قرار می‌گیرد.

به اختصار می‌توان گفت: خودگرایی روان‌شناختی در مبانی فلسفی دئیسم، تجربه‌گرایی، اومانیسیم و عقل‌گرایی و در اندیشه فلاسفه غرب جاری بوده و در مباحثی مانند عقل‌گرایی وظیفه‌گرا و در خودگرایی اخلاقی نیز جاری است. با آگاهی از مبانی فلسفی مرتبط با خودگرایی روان‌شناختی تمدن غرب، به بررسی این مفهوم در اندیشه فلاسفه پس از عصر نوزایی می‌پردازیم:

خودگروری روان‌شناختی در اندیشه فلاسفه غرب پس از عصر نوزایی

اول. توماس هابز

مفهوم «خودگروری روان‌شناختی» در نوشته‌های توماس هابز به این صورت خود را نشان می‌دهد: حب ذات در سرشت انسان است (شفیوند، ۱۳۷۸، ص ۱۳۳). انسان ذاتاً خودخواه و در واقع امر نیز بر وفق این امور رفتار می‌کند (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۴۹).

از دیدگاه هابز، انسان‌ها از یک سو آرامش، لذت، دانش و صلح را دوست دارند و از مرگ و آسیب می‌ترسند و در نتیجه ترکیب این تمایلات به همکاری اجتماعی روی می‌آورند. از سوی دیگر، تمایلات خودخواهانه‌ای دارند که وادارشان می‌سازد با هم درگیر شوند (ایپا، ۱۳۸۸، ص ۲۷۹).

هابز برای رهایی از این وضعیت، قوانین طبیعی را پیشنهاد می‌دهد که ضمانت اجرای آن بر عهده دولت مقتدر است. هابز اقتدار دولت را نه از باب ملاحظات اخلاقی، بلکه ناشی از منافع شخصی و عقلانی انسان‌ها می‌داند (همان، ص ۲۸۳-۲۸۵).

نفع شخصی چنان نقش مهمی در الگوی هابز ایفا می‌کند که از نگاه/ریک رول (Eric Roll) که یکی از صاحب‌نظران تاریخ اقتصادی است، پیروی از نفع شخصی در نظر هابز آغاز انگیزش و تحریک انسان است و عبارت «قدرت مطلق مستقل» (Sovereign) هابز نیز بر مبنای آن ایجاد شده است (رول، ۱۹۵۴، ص ۹۰ و ۹۱). نظریه هابز به درک خودگرایانه از انگیزه‌های نوع‌دوستانه می‌انجامد و در نهایت نظام نوع‌دوستی را از طبیعت انسان حذف می‌کند (ریچلز، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰).

بلک برن بر این باور است که هابز در برهه‌ای از زندگی خویش بهترین نماد خودخواهی را به نمایش گذاشته است (بلک برن، ۱۹۹۴، ص ۱۷۶).

در نگرش هابز حب ذات در سرشت انسان بوده و خودگروری روان‌شناختی یا پیروی از نفع شخصی دارای اهمیت و تأثیری تعیین‌کننده است. نفع شخصی آغازگر انگیزش و تحریک انسان بوده و تمایلات و نفرت عامل اساسی افعال انسان و منشأ پیدایش تکالیف است. از این رو، خودگروری روان‌شناختی در اندیشه هابز نمایان است.

دوم. برناردو مندویل

ردپای خودگروری روان‌شناختی را در قالب منافع شخصی می‌توان در کتاب *افسانه زنبورهای عسل* برناردو مندویل مشاهده کرد. این کتاب یکی از منابع اصلی کتاب *ثروت و ملل* آدام اسمیت به‌شمار می‌رود. مندویل در این کتاب القا می‌کند که با پیروی از نفع شخصی، جامعه به طور غیرمستقیم نفع خواهد برد (دادگر، ۱۳۹۲، ص ۶۷). مندویل بر این باور است که پیروی از امیال و رفتار خودبینانه نوعی رذیلت است؛ ولی در نهایت، به نفع جامعه می‌انجامد. وی برخوردار از فضایل اخلاقی را نشانه رکود و ایستایی جامعه دانسته، در عوض، رفتار لذت‌جویانه و رفاه‌طلبانه را موجب ترقی و رونق جامعه برمی‌شمارد (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۱۹۴).

مندوبیل بر این باور است که آنچه تمام انسان‌ها در واقعیت از زندگی اجتماعی می‌خواهند از سود شخصی نشئت می‌گیرد، نه از فضایی که برای آنها چنین ارزشی قایل هستند. خودپسندی آنقدر هم که نامش بد است، بد نیست (لارنس، ۱۹۹۲، ص ۸۸). مندوبیل خودگروی روان‌شناختی یا وجود رفتار انسان بر پایه پیروی از نفع شخصی در قالب تبعیت از امیال را درنهایت، موجب ترقی جامعه می‌داند و در مقابل، فضایل اخلاقی را عامل رکود و ایستایی جامعه می‌شمرد.

سوم. دیوید هیوم

در ادامه مباحث مربوط به خودگروی روان‌شناختی یا پیروی از نفع شخصی موجود در رفتار افراد، دیوید هیوم با تمرکز بر «خودگروی» تفسیر مندوبیل را کامل کرد. هیوم بر دو موضوع «سودمندی» و «حس اخلاقی» تأکید می‌کند (هیوم، ۱۳۷۷، ص ۳۰). در نگرش هیوم خیرخواهی و دیگرگرایی نقشی ابزاری دارند.

هیوم معتقد است: علت پیروی افراد از قواعدی که غالباً برخلاف مصلحت و نفع شخصی آنهاست، دیگرگرا بودن سرشت آنها نیست، بلکه علت آن این است که آنها می‌دانند تخطی افراد جامعه از آن قواعد، برای آنها بسیار زیانبار است (مک‌اینتایر، ۱۳۷۹، ص ۳۴۷-۳۴۸). به عبارت دیگر، هیوم سرشت انسان را خودگرایی روان‌شناختی می‌داند که در مقام دفع ضرر، از خیرخواهی و دیگرگرایی ابزاری استفاده می‌کند.

هیوم تأثیر بسزایی در شکل‌گیری اندیشه فلسفی گذاشت. اندیشمندیانی به آراء فلسفی او اقبال نمودند که برجسته‌ترین آنان، دوست نزدیک هیوم به نام *آدام اسمیت* است (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۵، ص ۲۶۹). وقتی *اسمیت* کار سترگ خود در اقتصاد را با عنوان *پژوهشی دربارهٔ طبع و علل ثروت ملل* منتشر کرد، نامه تبریک گرمی از هیوم دریافت نمود (همان، ص ۳۷۰). در نتیجه هیوم برخلاف *هانز و مندوبیل* دایرهٔ خودگروی روان‌شناختی را توسعه داد و دیگرگرایی و خیرخواهی را ابزاری به منظور نیل به خودگروی روان‌شناختی دانست.

چهارم و پنجم. نیچه و فروید

فردریک نیچه دیگرگرایی را براساس تنفر و گریز از ارزش‌های والاتری، نظیر شجاعت و قدرت روحی که صرفاً خویشتن انسان می‌تواند آنها را ایجاد نماید، دانسته و از این رو، به تخطئه و رد دیگرگرایی پرداخته است (لارنس، ۱۹۹۲، ص ۳۶).

در مقابل، *آنا فروید* بر این باور است که نباید در تعریف نقطه مقابل خودگروی (یعنی: دیگرگروی) از مسئله «انگیزه ناخودآگاه» (Altruism) غفلت ورزید. از نگاه فروید، یک معلم ایشارگر در ضمیر ناخودآگاه خود متأثر از زندگی‌ای است که همواره امیال، عاطفه، محبت، عشق و کامیابی در آن سرکوب شده است (لارنس، ۲۰۰۱، ج ۱، ص ۵۰). بدین‌روی در جهت تقویت خودگروی، نیچه دیگرگرایی را رد کرد، اما فروید ضمن پذیرش دیگرگرایی، آن را به انگیزه ناخودآگاه خودگروی برگرداند.

خودگروی روان‌شناختی به اجمال، در اندیشه فلاسفه غرب پس از عصر نوزایی به‌مثابه پیروی از نفع شخصی در نگرش هابز، دارای جایگاه ویژه‌ای بوده و تأثیر تعیین‌کننده‌ای داشته است. همچنین خودگروی روان‌شناختی در قالب نفع شخصی در اندیشه‌های مندویل یک ردیلت اخلاقی در جامعه دانسته شده که غیرمستقیم جامعه از آن منتفع گردیده است. هیوم، یکی دیگر از فلاسفه غرب، خودگروی روان‌شناختی یا نفع شخصی را توسعه داده و خیرخواهی و دیگرگرایی را ابزاری برای نیل به خودگروی روان‌شناختی دانسته است.

نتیجه‌گیری

مفهوم «خودگروی» به معنای پیروی از منافع شخصی است که به «خودگروی روان‌شناختی» و «خودگروی اخلاقی» تقسیم می‌شود. خودگروی روان‌شناختی در قالب گزاره‌های اثباتی به توصیف ذات انسان می‌پردازد؛ آن گونه که هست؛ یعنی در سرشت انسان پیروی از منافع شخصی وجود دارد. خودگروی اخلاقی در قالب گزاره‌های هنجاری توصیه‌ای است و قابلیت ارزش‌گذاری دارد؛ یعنی می‌گوید: خوب است که انسان‌ها به دنبال منافع شخصی خود باشند و این‌گونه رفتار کنند. تفکر حاکم بر ادبیات علم اقتصاد و نظریه رفتار مصرف‌کننده گزاره‌های اثباتی و وصفی است. بدین‌روی در این مقاله تمرکز بر خودگروی روان‌شناختی است.

خودگروی روان‌شناختی در مبانی فلسفی دئیسم، طبیعت‌گرایی، اومانیزم و عقل‌گرایی پس از عصر نوزایی تأثیرگذار بوده و در اندیشه فلاسفه غرب پس از عصر مزبور با نام پیروی از نفع شخصی عمدتاً در نگرش هابز و پس از او در اندیشه‌های مندویل آشکار گشت. هیوم خودگروی یا نفع شخصی را توسعه داد و دیگرگروی را ابزاری برای خودگروی روان‌شناختی دانست. آگاهی از مبانی فلسفی و اندیشه فلاسفه غرب پس از عصر نوزایی که مرتبط با مفهوم «خودگروی روان‌شناختی» هستند، موجب می‌شود در کاربست انگیزه رفتار انسان در نظریات علوم انسانی اسلامی اشتباه صورت نگیرد.

منابع

- ایپا، آنتونی، ۱۳۸۸، *درآمدی بر فلسفه معاصر غرب*، ترجمه حسین واله، تهران، گام نو.
- برنارد، ویلیامز، ۱۳۷۴، «عقلگرایی»، ترجمه محمدتقی سبحانی، *نقد و نظر*، ش ۲، ص ۱۰۹-۱۲۸.
- ____، ۱۳۸۳، *فلسفه اخلاق*، ترجمه و تعلیقات زهرا جلالی، قم، دفتر نشر معارف.
- بکر، لارنس. سی، ۱۳۸۰، *مجموعه مقالات فلسفه اخلاق* (برگرفته از دائرةالمعارف لارنس بکر)، گروه مترجمان، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- پالمر، مایکل، ۱۳۸۵، *مسائل اخلاقی*، ترجمه علیرضا آل‌یوبه، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- جمعی از نویسندگان، ۲۰۰۳، *دیکشنری ویستر راندم هاوس*، انگلستان، راندم هاوس.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۹۷، *مبانی علوم انسانی اسلامی از دیدگاه علامه مصباح*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حسین‌زاده، محمد، ۱۳۹۳، *مؤلفه‌ها و ساختارهای معرفت‌بشری، تصدیقات یا قضایا*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حسینی سورکی، سیدمحمد، ۱۳۸۵، «بررسی و نقد نظریه خودگرایی اخلاقی»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، ش ۲۹، ص ۱۸۷-۲۲۲.
- دادگر، یدالله، ۱۳۹۲، *تاریخ عقاید اقتصادی*، تهران، سمت.
- دیویس، تونی، ۱۳۷۸، *اومانیزم*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- رحمتی، حسینعلی، ۱۳۸۸، «دکارت و نردبان معکوس: هم‌سخنی‌های فلسفه دکارت و اومانیزم رنسانس»، *پژوهش‌های فلسفی کلامی*، سال یازدهم، ش ۱، ص ۲۶۱-۲۸۶.
- ریچلز، جیمز، ۱۳۸۷، *فلسفه اخلاق*، ترجمه آرش اخگری، تهران، حکمت.
- شریفی، احمدحسین و حسین باقری، ۱۳۸۹، «ارزش‌های اخلاقی و خودگرایی روان‌شناختی»، *معرفت اخلاقی*، سال اول، ش ۳، ص ۲۷-۴۲.
- شفیوند، جی. بی، ۱۳۷۸، *تاریخ فلسفه اخلاق غرب: قرون هفدهم و هجدهم*، ترجمه محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- صدر، سیدمحمدباقر، ۱۴۰۸ق، *اقتصادنا*، چ بیستم، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
- فاینبرگ، جول، ۱۳۸۴، «خودگرایی روان‌شناختی»، در: *جستارهایی در روان‌شناسی اخلاق*، ترجمه منصور نصیری، قم، معارف.
- فرانکنا، ویلیام کی، ۱۳۷۶، *فلسفه اخلاق*، ترجمه هادی صادقی، قم، کتاب طه.
- کاپلستون، فردریک چارلز، ۱۳۷۰، *تاریخ فلسفه*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، سروش.
- ____، ۱۳۸۸الف، *تاریخ فلسفه*، ج ۴ (از دکارت تا لایب‌نیتس)، ترجمه غلامرضا اعوانی، چ سوم، تهران، سروش.
- ____، ۱۳۸۸ب، *تاریخ فلسفه*، ج ۵ (فیلسوفان انگلیسی)، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، چ سوم، تهران، سروش.
- گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی، تهران، مدرسه.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۳، *آموزش فلسفه*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- ____، ۱۳۸۳، *آموزش فلسفه*، چ چهارم، تهران، امیرکبیر.
- ____، ۱۳۸۴الف، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، تحقیق و نگارش احمدحسین شریفی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- ____، ۱۳۸۴ب، *به سوی خودسازی*، نگارش کریم سبحانی، چ چهارم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مک‌ایتایر، السدیر، ۱۳۷۹، *تاریخچه فلسفه اخلاق*، ترجمه انشالله رحمتی، تهران، حکمت.
- هولمز، رابرت ال، ۱۳۸۲، *مبانی فلسفه اخلاق*، ترجمه مسعود علیا، تهران، ققنوس.
- هیوم، دیوید، ۱۳۷۷، *تحقیق در مبادی اخلاق*، ترجمه رضا تقیان ورنه، تهران، گویا.

- Blackburn, Simon, 1994, *the Oxford Dictionary of Philosophy*, New York, Oxford.
- Caldwell, Bruce J, 1982, *Economic Methodology in Twentieth Century*, London, George Allen and Unwin.
- Edwards, Paul, 1972, *Encyclopedia of philosophy*, London, Collier-Macmillan.
- Ferankena, William K, 1988, *Ethics*, University of Michigan.
- Hume, David, 1989, *An Enquiry Concerning the principles of Morals*, Oxford University.
- Lawrence, Becker, 1992, *History of western Ethics*, New York & London, Garland Publishing.
- , 2001, *Encyclopedia of Ethics*, New York & London, Routledge.
- Oxford, 1998, *Oxford advanced learner's Dictionary*, Oxford University press.
- Roll, Eric, 1954, *A History of Economic Thought*, London, Hertford and Harlow.
- Singer, Peter, 1991, *A companion to ethics*, Oxford, Blach Well Publishers, Ltd.